



ساعاتی در جمع خانواده های ۵۶ شهید محله کار خانه قند آبکوه

**محمد حسام مسلمی** - چند روزی است که محله آبکوه در بولوار جانباز در تدارک برگزاری یادواره ابو شهید( حاج محمد حسینی موسوی پدر شهیدان سید علی اکبر و سید جواد) و ۵۶ شهید سرفراز محله است؛ یادمان و یادواره ای که عنوانش را آبروی محله، نهاده اند. این چند روز که همزمان شده با هفته دفاع مقدس حال و هوای محله کمی تغییر کرده است، آذین بندی ها و تزئین برخی کوچه ها یاد روز های جنگ را برای هر رهگذری تداعی می کند. شهدایی که یک روزی در کوچه پس کوچه های همین محله قد کشیدند و بزرگ شدند و برای امنیت امروز ما جان خود را سپر کردند، عکس هایشان زینت بخش محله شده است. دلم می خواست با شهدا صحبت کنم و به آن ها بگویم لحظاتی از خلوت آسمان فارغ شوید، لحظه ای زخم تر کنش ها را فراموش کنید و از ما دلجویی کنید. با نگاه به عکس هایشان چهره های کم سن و سالی را می بینم که در عین کمی سن و سال، اما خلابزرگ مردانی شدند که تاریخ به وجودشان افتخار می کند.

با یکی از جوانان محله که به عکس شهیدان همسن و سال خودش خیره شده بود همکلام شدم، می گفت برای اولین بار است که در چنین مراسمی شرکت می کند، با مشاهده عکس های گوید: انصافا عکس شهدا در محله کلی انرژی مثبت به آدم می دهد و انسان را به تفکر وامی دارد. «علی ایزدی» یکی دیگر از اهالی محل که دوران دفاع مقدس را تجربه کرده است، می گوید: با گذر از این خیابان یاد روز های انقلاب و جنگ و روز های سخت بمباران افتادمان به خاطر خاک و میهن و وطن رفتند و ما وظیفه سنگینی را امروز به عهده داریم. مراسم کم کم آغاز می شود و فرصت خوبی است تا با خانواده های شهدا و پدران و مادرانی که امشب میهمان مراسم اند همکلام شوم. برخی از آن ها چشمه اشان دیگر سویی برای دیدن ندارد، با عصا و ویلچر راه می روند، اما با هر کدام از آن ها که همکلام می شوم یک دنیا روحیه اند.

■ **تا صدام را سرنگون نکنیم بر نمی گردم**



طیبه اصغری خواهر شهید نوروز علی اصغری که در سال ۶۹ در عملیات مرصاد در دهلران شهید شده است از برادرش این گونه می گوید: برادرم عاشق امام خمینی بود، همیشه در نامه هایش می نوشت برای سلامتی امام و پیروزی رزمندگان دعا کنید. هر وقت به جبهه اعزام می شد پدر و مادر اشک می ریختند. می گفت: تا کر بلارا بگیریم و صدام را سرنگون نکنیم بر نمی گردم برای من گریه نکنید.

■ **شوخی با مادر برای اعزام به جبهه**

موافق جبهه رفتن نبودم. اما احمد به شوخی می گفت: مامان جان اگر اجازه ندهی بروم جبهه خودم را زیر ماشین ۱۸ چرخ می کشم، این ها خاطرات زهر امردی، مادر شهید «احمد اعجمی» است. او در حالی که عکس فرزندش را در دست گرفته است، می گوید:

احمد زمانی که به جبهه اعزام شد ۱۶ سال بیشتر نداشت، او یکی از فعالان بسیج محله بود، یک روز به من گفت مادر جان اگر شما اجازه بدهید می خواهم به جبهه بروم، اوایل کمی تردید داشتم ولی حرف هایی به شوخی می گفت و مرا نگران می کرد که سرانجام اجازه دادم به جبهه برود. وقتی احمد به جبهه اعزام شد به من گفت مادر جان وصیت نامه ام را پشت قاب عکس بابا گذاشته ام، وقتی به خانه برگشتم و وصیت نامه را نگاه کردم دیدم از من و پدرش حرالیت خواسته و خواهرانش را به خواندن نماز اول وقت سفارش کرده بود. احمد سال ۶۳ و در عملیات خبیر به مقام رفیع شهادت نائل آمد.

■ **انگار می دانست شهید می شود**



شهید «محمود صداتی فرد» از شهدای مبارزه با قاچاقچیان مواد مخدر است که در سال ۷۱ در زاهدان و در سن ۲۱ سالگی به شهادت رسیده است. «فاطمه سلحشور» مادر این شهید می گوید: رازهایی در دلم دارم که دوست دارم خبرنگاری آن ها را بنویسد، قبل از شهادت به محمود گفتم می خواهم برایت زن بگیرم، زمانی که به خواستگاری رفتم برگ گل رز قرمز را روی عکسش چسباندن و من بر دم به خانواده دختر نشان دادم، من نمی دانستم معنی آن شاخه گل چی است، وقتی شهید شد متوجه شدم انگار می دانسته است که می خواهد شهید شود.

■ **دلم برایش یک ذره شده...**



دوازده تاپسر دار دولی نمی داند برات چندمین پسرش است. شهید برات زارعی در سن ۲۰ سالگی به جبهه رفت و در منطقه کوشک به شهادت رسید. پدر این شهید که این روز ها حال جسمانی خوبی هم ندارد، می گوید: برات همه جوره هوای من و مادرش را داشت. در خانه برایم دختری می کرد. در آشپزی، نظافت خانه و حتی خیاطی کمک می کرد و حتی لباس های من و مادرش را می شست. کار برایش عار نبود. در تمام دوران دبیرستانش همزمان هم در س

می خواند و هم کار می کرد. الان مدت هاست دلم برایش یک ذره شده است. آن سال ها که شهید شد کمتر دلتنگش می شدم ولی هر چه زمان می گذر دبرایش بی طاقت تر می شوم.

■ **چندین ماه التماس**



ایوب مهدی نیا پدر «شهید مهدی مهدی نیا» که همزمان دو فرزندش را به جبهه فرستاده بود، می گوید: برادر مهدی در جبهه بود ولی مهدی که ۱۶ سال بیشتر نداشت اصرار می کرد برای جنگ با دشمن به جبهه برود، به مهدی گفتم بگذار برادر تر گردد بعد برو، و چندین ماه هر روز التماس می کرد تا رضایت من را بگیرد. وقتی التماس های مهدی را دیدم بالاخره رضایت دادم و زمانی که رضایت نامه را امضا کردم سریع به مسجد محله رفت و بعد از ۷ ماه در عملیات منطقه کامیاران شهید شد.

■ **کمک به سالمندان را افتخار می دانست**



فصل زمستان بود و مردم بسیاری برای دریافت سهمیه نفت در صف های طولانی می ایستاده، شهید سید علی میرزا آقایی سهمیه نفت پیرمرد و پیرزن هایی که نمی توانستند در سرما در صف بایستند را تحویل می گرفت و به خانه شان می برد و کمک به سالمندان را افتخار بزرگی می دانست. بی بی طاهره خواهر «شهید سید علی میرزا آقایی» درباره برادرش می گوید: سید علی ۱۷ سالش بود که به جبهه رفت، هر وقت احساس دلتنگی می کردم با سید علی صحبت می کردم، می گفت: دوست ندارم توی رختخواب بمیرم و تنها آرزویش شهادت بود.

■ **از من دل بکن**

پدر شهید «ابراهیم مجیدی» هم در باره فرزند شهیدش می گوید: او عارفی به تمام معنا بود، از این دنیا رها شده بود و دنیا را همچون پلی برای رسیدن به خانه ابدی و قرارگاه همیشگی آخرت می دانست.



برای دعا های توسل، کمیل، عاشورا و ذکر مصائب اهل بیت (ع) اهمیت خاصی قائل بود و بر خواندن دعای عهد در هر صبح تاکید و اصرار داشت. به زیارت امام رضا (ع) علاقه عجیبی داشت. دائم الوضو بود. کم می خندید و با وقار و متین بود. شوخی می کرد اما جایی که باید جدی باشد، بسیار جدی بود. از غیبت به شدت دوری می جست و کسی جلوی او نمی توانست غیبت کند. با قرآن مانوس بود و همیشه مفاتیح کوچکی همراهش بود. دوست داشتم ابراهیم تحصیل کند و یک دانشمند بزرگ شود، ابراهیم می گفت: پدر جان من هر چی بفهمم یک هزارم شهید بهشتی نمی شوم از من دل بکن. ابراهیم در سال ۶۳ در عملیات رمضان در حال نماز و در سن ۱۹ سالگی به یاران شهیدش پیوست.

■ **۳ سال بیقراری**

تلویزیون تصاویری از شهدا را پخش می کرد، خبر داده بودند که پسر و محمد حسین شهید شده است. ولی نمی دانستم جنازه اش کجاست اما ما همچنان منتظر برگشت شهید بودیم ولی انتظار طولانی بود تا این که پیکر فرزندم بعد از ۳ سال برگشت. پدر محمد حسین می گوید: محمد حسین در سال ۶۴ و در سن ۱۷ سالگی به جبهه اعزام و در عملیات کربلای ۴ شهید شد. به من می گفت: با شما باید جبهه بروی یا به من اجازه بدهی من بروم، دوست داشتم درس بخواند، خود من آن زمان جبهه بودم، محمد حسین به حرفم گوش کرد و دیپلمش را گرفت و بعد به جبهه اعزام شد. امیدوارم جوان ها راه این شهیدان را ادامه بدهند.

■ **غصه می خورم...**



علی اکبر غفاری نیا پدر شهید حسین غفاری نیا هم دیگر پدری است که با او همکلام می شوم. می گوید: حسین ۱۷ سالش بود که به جبهه اعزام شد و در بوجار به شهادت رسید، سال ۶۶ من در جبهه بودم و وقتی از جبهه برگشتم حسین به من گفت که پدر جان تو چرا جبهه می روی چرا من را با خودت نمی بری، افتخار من است که شهید شوم ولی غصه می خورم که برخی از افراد چرا قدر این شهدا را نمی دانند.

## یادداشت

### شکار جهانی در قامت ابابیل

شاهد - هر وقت ما می خواهیم به تانک های مان آرایش نظامی بدهیم و حرکت کنیم با لگردهای ایران سر می رسند و با زدن تانک های ما شیرازه امور از هم می پاشد، اگر می خواهید موفق شویم، باید فکری به حال با لگردهای ایران کنیم.
این پاسخی است که نیروهای عراق در عملیات کربلای ۵ در جواب به صدام که به آن ها گفته بود چرا پیشروی نمی کنید؟ دادند تا شانه خود را از زیر بار توقات صدام، بیرون بکشند چون صدام هم ضرب شست هوانیروز ما را در جبهه های مختلف چشیده بود. این مکالمه را هم نیروهای اطلاعاتی ما شنود کردند تا سندی باشد بر حماسه آفرینی های مردانی که در آسمان شرف، هزار بار مشهورترند تا در زمین. مردانی چون امیر شهید منصور وطن پور، امیر شهید حمید ضا سهیلیان، سرلشکر شهید احمد کشوری، امیر شهید علی اکبر شیرودی و... که باطل السحر جادوی قدرت صدامی شدند تا کارشناسان بگویند: ارتش عراق پیش بینی همه چیز را کرده بود!
لایگان بسیار مجهز و آماده هوانیروز را. یگانی که دست قدرت خدا شد برای در هم شکستن دشمن. گویی سوره قیل دوباره خوانی می شد در شرح ابابیل هایی که سپاه زهی ابر هه باوران را در هم می کوبید. آری جنگ ما، به ویژه در آغاز، نبرد ابابیل و قیل های اهنی بود و ترجمه "ترمیمه بجحاره" من سیجیل "این چیزی بود که خود مردان آسمانی ما باور داشتند و هیچگاه خود را ندیدند و به عجب و غرور پیروزی دچار نشدند. این کلام شهید خلیان شیرودی بود که می گفت: به اما با بگوئید، در جبهه مکتب است که می جنگد نه تخصص... البته این به معنای نفی و طرد تخصص نیست که به پرواز در آوردن با لگر د خودش تخصص پیچیده ای است. حرف شهید، چند سوبه داشت از جمله این که، تخصص ما در برابر نوپدید های تخصصی شرق و غرب که در اختیار ارتش عراق بود، چندان به چشم نمی آمد اما ما قدرتی داشتیم به نام مکتب که اتحاد شرق و غرب هم نمی توانست در آن خللی ایجاد کند. سوبه دیگر این کلام هم پدافند از ارزش ها بود در برابر کسانی که در کنار بنی صدر، دم از جنگ تخصصی می زدند اما جواب عملی هم نمی گرفتند. زمین می دادند تا زمان بگیرند اما از زمان هم استفاده نمی بردند اما نگاه که تغییر کرد، دیدیم که برای کشیدن زمین از زیر پای دشمن، دقیقه ای از زمان را هم فروگذار نکردیم و زمان را هم از آن ها گرفتیم. همین نگاه بود که در اوج تحریم ها، به رغم مشکلات پر شمار، هوانیروز ما، بیش از ۳۰۰ هزار ساعت پرواز آفندی و پدافندی داشت. در رزمی بی همانند که ۸ سال طول کشید ۲۴۶ دلاور هوانیروز به شهادت رسیدند و ۸۴ نفر به مقام آزادگی رسیدند و ۶۰۰ نفر نیز گردن آویز جانبازی گرفتند تا مردانی که شناسه هوانیروز بودند، شناسنامه این نیرو شوند و پرچم سرفرازی ایران را بر بار تاریخ به اهتزاز در آورند.

### یادواره آبروک محله



ردیف	شماره پلاک ثبتی	نوع کاربری	عرصه (مترمربع)	اعیان (مترمربع)	قیمت پایه (ریال)	آدرس	توضیحات	نحوه فروش
۱	قطعات ۱۸۲الی(۱۹۲۹ اصلی بخش ۱۱ قاینات (شرکت ابتکار قاین)	صنعتی	۱۰۱۸۶	۱۹۶۱	کارخانه ۵/۵۸۰۰۰۰/۰۰۰ ماشین آلات ۶۰۷/۵۰۰۰۰۰۰۰	شهرک صنعتی قاین	محل طرح واگذاری شرکت شهرکهای صنعتی می باشد و متقاضی می بایست شرایط شرکت شهرکهای صنعتی را جهت جانشینی دارا باشد	۲۰٪ نقد الباقی در ۳۶ قسط متوالی
۲	قطعه ۴۰۵۰ (سروشان پلیمر سابق)	صنعتی	۴۷۳۰	۱۶۰۰	کارخانه ۸/۰۱۰۰۰۰۰۰۰۰ ماشین آلات ۲/۶۱۸/۱۰۰۰۰۰۰۰	بیرجند-شهرک صنعتی -خیابان پویندگان ۴ قطعه ۴۰۵۰ از بلوک صنایع شیمیایی	محل طرح واگذاری شرکت شهرکهای صنعتی می باشد	۲۰٪ نقد الباقی ۲۶ قسط متوالی
۳	۷۱۸ فرعی از ۲۸۸۹ اصلی بخش ۳ تهران	مسکونی	۳۰۰	۱۲۷/۱۹	۳/۱۵۰۰۰۰/۰۰۰	تهران- خ بهار شمالی- کوچه طباطبایی پلاک ۱۲- طبقه سوم	سند شش دانگ-ساختمان دارای طبقه و آپارتمان مورد نظر در طبقه سوم می باشد	نقدی
۴	۷۱ و ۷۲ فرعی از ۳۸۱۷ اصلی	مسکونی	۱۱۵۴	۱۷۱ مترمربع ۱۶/۲۰ پارکینگ	۴/۴۱۰۰۰۰/۰۰۰	تهران- خ انقلاب- تقاطع خیابان شهید منبری جاوید (اردیبهشت) پلاک ۸۷ ساختمان ۲۵۳	سند شش دانگ -ساختمان دارای ۱۰ طبقه و آپارتمان مورد نظر در طبقه پنجم می باشد	نقدی

زمان، مهلت و محل دریافت اسناد مزایده: علاقمندان به شرکت در مزایده می توانند پس از نشر آگهی جهت دریافت برگ شرایط مزایده با در دست داشتن فیش واریزی به مبلغ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ریال به حساب ۴۶۰۱/۱۰۰۰۰ به نام بستانکاران این بانک نزد یکی از شعب بانک سپه در سراسر کشور بابت شرکت در مزایده به مدیریت شعب بانک سپه واقع در خراسان جنوبی-بیرجند-میدان طالقانی- دایره پشتیبانی و خدمات مراجعه نمایند.

الف: مهلت در یافت اسناد: حداکثرا آخروقت اداری روز یکشنبه مورخ ۹۵/۰۷/۱۸  
ب:مهلت تحویل پیشنهادات: حداکثرا آخروقت اداری روز چهارشنبه مورخ ۹۵/۰۷/۲۸  
ج: کلیه اموال و املاک عرضه شده با وضعیت موجود به فروش می رسد.  
د: به میزان بر پرداخت غیر نقدی، طبق تعرفه بانکی سود تعلق می گیرد.

برای کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن های ذیل تماس حاصل فرمایید: ۰۵۶-۳۲۲۸۷۱۲۵  
بانک سپه دایره پشتیبانی و خدمات-مدیریت خراسان جنوبی

**آگهی دعوت جلسه مجمع عمومی فوق العاده شرکت چهل باز فلات توس به شناسه ملی ۱۰۳۸۰۵۶۷۵۱۲ و شناسه ثبت ۴۰۹۰۸**

برابر مصوبه هیئت مدیره جلسه مجمع عمومی فوق العاده صاحبان سهام، راس ساعت ۸:۳۰ روز یکشنبه ۸ مهر ۱۳۹۵ در محل: مشهد- خیابان راهنمایی- حدفاصل راهنمایی ۱۷ و ۱۹ (تقاطع سلمان و راهنمایی)- برج تجاری اداری سلمان- طبقه مدیریت (۳/۵) بر گزار می گردد. بدینوسیله از کلیه سهامداران محترم و یا وکلای آنان دعوت می شود در موعد مقرر در جلسه فوق العاده باشد.

**دستور جلسه:**  
۱- تغییر بندهایی از اساسنامه شرکت درخصوص اعطا اختیارات به اعضاء هیئت مدیره در نحوه تملک و واگذاری زمین.  
۲- سایر موارد که در صلاحیت مجمع عمومی فوق العاده باشد.  
برگه حضور در جلسه مجمع صرفا همان روز و یکساعت قبل از شروع جلسه و با ارائه کارت شناسایی از سوی سهامدار توزیع می گردد.  
بدیهی است جهت حضور در جلسه مجمع کلیه سهامداران و یا وکلای آنان ملزم به دریافت کارت حضور در جلسه مجمع می باشند.

**هیئت مدیره**